

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوبیتی های محلی افغانستان

قسمت یک

به کابل جان رسیدم یارم آمد
بلند بالا شیرین گفتارم آمد
گرفتم بوسه از دور لبانش
شفا در جانک بیمارم آمد

شمالک میزنه با سبزه تر
رفیقت نوکر است در کار موثر
مسافر می شوم در ملک مردم
بگو، بیارم برایت عطر و پودر

شوم گفتار، سری بامت بشینم
به امیدی که دیدارت ببینم
مه قربان دو ابروی کمانت
رفیق جان داغ چشمانت نبینم

الا یار جان که نامت بس عزیز است

هزاران سوز پری پیشت کنیز است
شدم بیمار، بیا در بستر من
طبیبم شو که یار جانت مریض است

مه قربانت شوم ای یار سرمست
سر زلف سیاهت میکشی دست
الهی بشکنه دست قلم زن
نکاح ما و تو با دیگری بست

به کلک انگشتی مهره سلیمان
به جاهل دل مده میشی پشیمان
که جاهل میخورد خون دلنت را
ملامت کرده می مانی به میدان

عزیزان موسم و فصل بهار است
چمن سبزست و صحرا لاله زار است
دری فرصت دمی دیگر غنیمت
که دنیای دنی بی اعتبار است